

دوشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۹ ● ۱۱ محرم الحرام ۱۴۴۲ ● ۳۱ آگوست ۲۰۲۰



کتاب «پلک‌بری هملت» چاپ شد؛ چگونگی با صفحات دیجیتال زندگی کنیم؟

کتاب «پلک‌بری هملت» نوشته ویلیام پاورز به‌تازگی با ترجمه علیرضا طاق‌دره توسط نشر منتشر و راهی بازار نشر شده است. این کتاب یکی از عناوین «کتابخانه فلسفه زندگی» است که این‌ناشر چاپ می‌کند. نسخه اصلی این کتاب سال ۲۰۱۰ توسط انتشارات هارپر کالینز در نیویورک چاپ شد.

نویسنده کتاب پیش‌رو در این‌اثر با الهام از نگاه فلسفی آرمسون، هنری دیوید تارو و چند ادیب و فیلسوف دیگر، به موضوع رابطه انسان با ابزار و فناوری نگاه می‌کند. ویلیام پاورز با آغوش باز از فواید فراوان فناوری و ابزارهای دیجیتال در تمام جزئیات زندگی استقبال کرده اما از به‌هم ریختن توازن زندگی به نفع ابزارها و البته تولیدکنندگان این‌ابزارها اعلام نگرانی کرده است. او معتقد است صفحات دیجیتال (رایانه، تبلت، تلفن همراه و…) کارهای شگفت‌انگیزی برای آدم‌های امروز می‌کنند اما باری را هم بر دوش‌شان می‌گذارند و نمی‌گذارند کار خود را به بهترین‌شکل انجام دهند.

ویلیام پاورز در کتاب «پلک‌بری هملت» به این‌مساله می‌رسد که ما به نظام فکری تازه هر روزهای برای زندگی با صفحات دیجیتال نیازمندیم، او با نامگذاری مشکل و چالش امروز انسان با صفحات دیجیتال به اسم «مخمصه ارتباطات» در پی حل مسائل برآمده است. به‌همین‌دلیل با سفر به گذشته بشر و سده‌های پیش، حقایقی را درباره زندگی و افکار برخی از برجسته‌ترین اندیشمندان از جمله افلاطون، شکسپیر، هنری دیوید تارو و … مطرح کرده است.

این‌کتاب ۳ بخش اصلی با عناوین «چکاوک‌ها»، «در فراسوی جمعیت» و «در جست‌وجوی عمق» دارد که هر‌کدام به فصول مختلفی تقسیم می‌شوند. بخش اول، دربرگیرنده ۴ فصل «پرمشغله، بسیار پرمشغله»، «سلام مادر»، «سوار بر قایق» و «راه‌حل‌هایی که نیست» است. بخش دوم کتاب هم ۷ فصل را با این‌عناوین شامل می‌شود: «قدم‌زنان تا عرش»، «چشمه‌هایی در ذهن»، «پنجه‌های کوچک»، «پلک‌بری هملت»، «خلق زندگی برای خویش»، «حیرم والدن» و «حُکْمَتا خوشتن».

سرمین بخش کتاب هم ۲ فصل دوازدهم و سیزدهم کتاب را شامل می‌شود که به‌ترتیب عبارت‌اند از: «کمی بی‌مشغله» و «وحشت از قطع ارتباط». پس از بخش سوم هم «بی‌نوشت‌ها؛ بازگشت به اتاق» و «یادداشت‌ها» آمده‌اند. در مجموع، نویسنده «پلک‌بری هملت» معتقد است ارتباط دیجیتال وقتی مفید است که آن را با چیزی که ضد آن است، به تعادل و توازن برسانیم؛ یعنی قطع ارتباط. او در نتیجه مخاطب را خود را به ترک اعتیاد به فناوری دیجیتال و امکاناتش فرا می‌خواند.

در قسمتی از این‌کتاب می‌خوانیم: «ما…ای چاه‌کنندگان به‌رودی فهیمند به کتاب‌های ارزان‌تر و کوچک‌تری که نیاز است که برای مردم عالی که می‌خوانند برای خود کتاب بخوانند نیز مناسب‌اند. تا اوایل دهه ۱۵۰۰، کتاب‌های جیبی با حروفی خواناتر چاپ شدند که ابداعات بسیار دیگری نیز برای راحتی حال خواننده در آن بود.

اما تأثیر این تغییراتِ فراوان که در ارتباطات مکتوب پیش آمده بود فقط خصوصی نبود، یعنی در بلندمدت خصوصی نماند. در سال ۱۵۱۷، یک دیرنشین آلمانی که عقاید نامتعارفی در رمنه الهیات داشت اعتراضات خود به سیاست‌ها و روش‌های مختلف کلیسا را با میخ، بر در یک کلیسا در ویتمبرگ کوپید و نهضت اصلاحات پروتستانی را آغاز کرد. مارتین لوتر از طریق مطالعات شخصی و تحقیق در انجیل به این دیدگاه‌ها رسید و فناوری چاپ با گذشت زمان به او امکان داد تا پیامش را به مخاطبان و خوانندگان زیادی برساند که هریک به نوبه خود از این چالش بزرگ در برابر مقامات کلیسا آگاه می‌شدند و تصمیم می‌گرفتند چه موضعی اختیار کنند. ابزار گوتنبرگ در شکستن احاطه کلیسا بر قدرت نقش حساسی داشت و نیز بر آن تغییرات بعدی سیاسی و اجتماعی که قرار بود دنیای مدرن را شکل بدهد. ریشه ارزش‌هایی به نام آزادی و برابری که امروزه آنها را عزیز می‌شماریم در همین گسترش مطالعه و قدرتی که کاشته شد که مطالعه به برای شخص بخشید تا به تفکر مستقل دست یابد.

البته کتاب نقاط قوت بسیار دیگری نیز دارد که آن را به چنین ابزار مفیدی تبدیل کرده است: نقاط قوتی که بیان می‌کند این ابزار چگونه تا عصر رایانه برقرار مانده است. دارنتون می‌نویسد:

«کتاب دستگاه فوق‌العاده از آب درآمده است، ویژگی‌های برجسته کتاب عبارت است از: بسته‌بندی عالی اطلاعات در یک جا، ورق‌زدن و مرور آسان، راحتی مطالعه در حالت نشسته یا خوابیده، نگهداری و ذخیره‌سازی فوق‌العاده اطلاعات و نیز مقاومت چشمگیر در برابر خرابی. کتاب نیازمند به‌روزرشدن و دریافت اطلاعات از اینترنت نیست، برای دسترسی به آن نیازمند اتصال به اینترنت یا خاموش و روشن کردن رایانه نیستیم. لازم نیست رمزی را برای بازکردنش تایپ کنیم، آن را به برق بزیم یا چیزی را از وب دریافت کنیم. طراحی‌اش چنین را می‌نواز.»
شکل به دست گرفتنش آن را دانلشن می‌کند.»
این کتاب با ۳۱۹ صفحه، شمارگان هزار و ۱۰۰ نسخه و قیمت ۵۸ هزار تومان منتشر شده است.

تخصص اینکه حرف‌های رباب شهریاری تا

کجا خواره‌انه است و کجا با رنگ و بوی مادرانگی در هم می‌آمیزد کار راحتی نیست. اختلاف سنی رباب با حمیده و اکبر آن‌قدرها زیاد نیست که جای مادرِ خواهر و برادرهای کوچک‌ترش باشد اما این دست‌روزرگار است که با بازی‌ها و بالا و پایین‌هایش او را در جایگاه مادری آن‌ها قرار می‌دهد. همانقدر

دلسوز، فداکار و عاشق.

از همان اولین روزی که برای نوشتن کتاب «کمی بیشتر بمان» پای صحبت‌های خانواده شهید اکبر شهریاری نشستم و محرم اشک‌های گرم و تمام نشدنی خواهرانش شدم چیزی در دلم می‌گفت این همه شوق و علاقه، این میزبان وایستگی و دل‌بستگی چطور قرار است در پایان کار به فصل جدایی و دل‌تنگی برسد اما با رسیدن هنگامه لیبک، ناگزیر داستان‌های عاشقانه یاران آخر الزمانی حسین بن علی (ع) هم باید به اوج احساس، شمعور و و قادری ختم شود تا با ارائه تجلی تازه‌ای از ایمان و پایدردی، روزها و قرن‌ها پس از کربلائی شمت و یک هجری کتاب حکایت‌های یاران عاشورایی خون خدا با مرکب عشق، خون و صبر نگاشته شود.

با ادای احترام به صبر و صبوری حضرت رباب، به پهانه هفتمین روز محرم، روز سند مظلومیت شاه کربلا حضرت علی اصغر علیه السلام، پای صحبت‌های رباب شهریاری خواهر یکی از اولین شهدای مدافع حرم شهید اکبر شهریاری می‌نشینیم.

❖ **از ابتدا شروع کنیم. لطفاً کمی برای ما از خانواده، فضای کودکی و خاطراتتان در آن زمان بفرمائید. شما و خواهر و برادرایتان به خصوص شهید اکبر در چه فضایی بزرگ شدید و بهترین خاطراتی که از آن دوران دارید چیست؟**

من دو سال از خواهر حمیده بزرگ‌تر بودم و حمیده دو سال بزرگ‌تر از اکبر. اکبر روز اول فروردین ۱۳۴۳ ن‌زدیکی‌های گفتن الله اکبر(ع) ظاهر به دنیا آمد. اوایل عبدل آباد بودیم و بعد اسباب کشی کردیم کیان شهر. پدربزرگ و مادر بزرگم به هر پسر و عروس یکی خانه داده بودند و هر کدام در یکی از اتاق‌های خانه زندگی می‌کردند. سر دسته آنها سرزواند‌های دوران کودکی‌مان من بودم. اکبر با وجودی که کوچک‌تر بود گاهی تذکر می‌داد، بیشتر می‌گفت: «هامان ناراحت می‌شه» اما چیزی جلودارم نبود. روزهای آخر اسفند یک سال نزدیک بود خانه را آتش بزنم. بازی بازی آنتی که درست کرده بودم آنقدر بزرگ شده بود که از پس خاموش کردنش برنمی‌آمدم. آخر سر اکبر رفت و مادرم را صدا کرد.

شب به شب تشک‌هایمان را کنار هم پهن می‌کردیم، اکبر از چون کوچک‌تر بود می‌گذاشتم بینمان تا اگر شب کاری داشت یا آب خواست متوجهش شویم و می‌خوابیدیم. البته بعد از اینکه کلی توی گوش هم بچ پیچ می‌کردیم و حاج بابا چند بار تذکر می‌داد بخوابید. رابطه مان فراتر از رابطه خواهر و برادری بود. جیک و پوک و تمام خوشی و ناخوشی‌مان با هم بود و پشت و پناه بودیم. جوری که وقتی مدرسه پولی برای انجام کاری طلب می‌کرد، با نیاز به مداد و دفتر و پاک‌کن داشتیم، سراغ حاج بابا نمی‌رفتیم. قلمک‌ها و پس انزازهایمان را می‌آوردیم و سعی می‌کردیم خودمان کارمان را راه بندازیم. به خاطر دور بودن مادرم از ما، رسیدگی به درس و مشق اکبر و حمیده هم با من بود. آنقدر که همیشه حرص درس زدنشان را به راه کنم تا فضای مناسبی برای درس خواندن آن‌ها پیدا شود

خودم همیشه شاگرد تئبل کلاس بودم. اکبر ولی با نمره‌هایش سربلندم می‌کرد. خانم پدرم که کارنامه‌هایش را می‌گرفت ذوق نمره‌های خویش را می‌کردم. احساسم به اکبر و حمیده جوری بود که اگر کسی با صدای بلند با آن‌ها حرف می‌زد من بغض می‌کردم. شرایطی که مادر را از ما دور کرده بود و توصیه‌های همیشگی مادرم که اکبر و حمیده را به من می‌سپرد باعث شده بود تا با وجودی که فقط دو سال از حمیده و چهار سال از اکبر بزرگ‌تر بودم، حکم مادری به گردنشان پیدا کنم و خودم هم همین احساس را داشته باشم که باید بچه‌ها را حفظ کنم، باید برایشان بهترین‌ها را فراهم کنم و باید از خودم بزنم تا اکبر و حمیده حالشان خوب باشد.

❖ **برهه نوجوانی و جوانی برادران چطور گذشت؟انتخاب‌ها به خصوص انتخاب رشته تحصیلی و دانشگاهی‌اش بر چه مبنایی استوار بود و رابطه‌تان در این برهه‌ها به چه صورت بود؟**

از پنج شش سالگی می‌ایستاد به نماز. خیلی زود هم پایش به مسجد باز شد. بچه مدرسه‌ای بود که تا صدای آذان که بلند می‌شد می‌رفت مسجد نمازش را می‌خواند. حتی روزهایی که پیش از سن تکلیف روزه می‌گرفت وقت غروب روزه‌اش را باز می‌کرد و می‌رفت مسجد نماز می‌خواند، بعد می‌آمد افطار می‌کرد. من و حمیده بهترین لباس‌هایمان را گذاشته بودیم برای مهمانی رفتن اما اکبر دو تا لباس خوب داشت که برای مسجد بود. همه ما به حاج بابا و مادرمان احترام می‌گذاشتیم اما اکبر یک جور دیگری احترامشان می‌کرد.حاج بابا که از

معجزه، آرامش صورت اکبر بود

# جانش بود و صحبت‌های رهبر



راه می‌رسید دستش به هر کاری بود بلند می‌شد می‌آمد جلو سلام و خسته نباشید و می‌گفت. ورد زبانش بود کاری نکنید که بابا ناراحت شود. حتی رویش نمی‌شد هیچ وقت مستقیم از حاج بابا چیزی بخواهد. همیشه ما را واسطه می‌کرد. امضای اردوی مشهد و راهبان نورش را خودم از بابا می‌گرفتم، مادرم هم که جای خود داشت. کف پای مادرم را می‌بوسید و به این تواضع مقابلش افتخار می‌کرد. دنیای اکبر بود مادر. روی همین علاقه و احترامش به پدر و مادر، برای انتخاب رشته دانشگاه سرگردان شده بود. حاج بابا خیلی به پزشکی علاقه داشت و آرزویش بود که اکبر دکتر شود. اما اکبر دلش می‌خواست برود دانشگاه افسری امام حسین. سال کنکور به این امید درس خواند که رتبه لازم برای پزشکی را نیآورد و به مراد دل خودش برسد، اما از شناسی و هوش بالایش پزشکی قبول شد. جوری مستاصل شد که پیش مادرم به گریه افتاد که پزشکی قبول شدم، چه کار کنم؟ حرف دلش که بر زبان آمد خدا را شکر مخالفتی پیش نیامد و رفت همان دانشگاه امام حسین.

❖ **بیشتر اکبر در ساختار اعتقادی و یا شکل گیری افکارتان نقش داشت یا شما بر او تأثیر می‌گذاشتید؟**

اکبر با وجودی که از نظر سن و سال کوچک‌تر از من و حمیده بود اما خیلی بزرگ‌تر و جلوتر از ما بود. نگاه ما به دست اکبر بود برای مسائل اعتقادی. آنقدر حواسش به همه چیز بود و حساب تمام جزئیات را داشت که آدم کیف اخلاقتش را می‌کرد. هر وقت مهمان خانام می‌شد با وجودی که بهترین مهمانم بود اما حتی اجازه نمی‌داد برایش دو جور غذا درست کنم. همیشه می‌گفت یک مدل غذا کافی است. قرآن خواندن پیش از خوابش، با وضو سر سفره آمدن، با کدام دست قاشق گرفتن با کدام پا وارد سرویس بهداشتی شدن، حواسش به همه چیز بود.

❖**به طور کلی چهارچوب زندگی، اولویت‌ها و دل مشغولی‌های شهید اکبر در زندگی چه بود؟**

خدا، قرآن و اهل بیت. بدون اینکه بدانیم مشغول حفظ قرآن بود. هیچ وقت از وظایف و کارهایش در سپاه نمی‌گفت. هر وقت سوال می‌کردیم می‌گفت من بیل زن امام زمانم. جانش بود و صحبت‌های رهبر. می‌گفت آقا بگوئید بمیر، می‌میرم.

❖ **رابطه برادر شهیدتان با شهدا چطور بود؟ بین شهدا شهید خاصی بود که به ایشان تعلق خاطر بارزتر یا رابطه ویژه‌تری با او داشته باشد؟**

آنقدر به شهدا علاقمند بود که هر شب جمعه با همسرش زائرشان بود. هرکس از بیرون نگاه می‌کرد سر در نمی‌آورد و می‌رسید این‌ها حوصله‌شان سر نمی‌رود هر هفته گلزار می‌روند؟ خیر نداشتند که دنیای اکبر و فاطمه و تفریح و خوش‌هایشان با شهدا بود. می‌رفتند گلزار شهدای بهشت زهرا و آنقدر می‌چرخیدند تا از خستگی جایی نمی‌نشتند. همان جایی که حالا خود اکبر دفن شده است. با شهدای زیادی هم پیش از شهادتشان دوست بود و ارتباط داشت. شهید محمودرضا بیضایی یکی از بهترین دوستان اکبر بود که چون خانواده خود محمودرضا تریز بودند حتی در تهران با اکبر رفت و آمد خانوادگی پیدا کرده بود و شده بودند هم‌بختی.

❖ **خود شما پیش از شهادت برادران از طرفداران کتاب یا مقالات مربوط به شهدا بودید؟ هیچ گاه پیش آمد با خواندن یک کتاب یا دیدن یک فیلم خودتان را حتی برای لحظه‌ای به جای خواهر یک شهید تصور کردید؟**

برعکس اکبر که از بچگی کتاب از دستش نمی‌افتاد، من اهل کتاب نبودم. در حقیقت آنقدر در دوران کودکی‌ام دغدغه و مسئولیت داشتم که به کتاب خواندن می‌رسیدم. اما اکبر زیاد کتاب می‌خواند. روزنامه، کتاب‌های انگلیسی و زندگی نامه شهدا. سالی که برای کنکور می‌خواند بیشتر وقت‌ها می‌آمد خانه من که تازه ازدواج کرده بودم. وقتی می‌گفت: « ایچی چقدر خونت آرامش داره». کیف راحت بودنش در خانه‌ام را می‌کردم. اما آنقدر یکراست می‌آمد خانه من. تا می‌رسید رنگ می‌زدم مادر هم بیاید. دور هم نشستیم و ذوق با هم بوندمان را می‌کردیم. تنها غصه‌مان نبودن



حمیده بود. پشت سر هم می‌گفتمیم کاش حمیده هم زودتر ازدواج کند و همگی دور هم جمع شویم. هربار یکدیگر را می‌دیدیم با هم روبوسی می‌کردیم. حتی اگر دیدار قبلی‌مان مربوط به روز قبل بود. جامان به جان هم بند بود، من و اکبر و حمیده. وقت خداحافظی هم دو دوستی هم را از آغوش می‌گرفتیم. هرچند هیچ وقت حرف‌هایمان تمامی نداشت و تا توی قاب در مشغول حرف زدن بودیم. ازدواج هم که کرد چیزی عوض نشد. خدا در و تخته را با هم جور کرده بود. همسرش فاطمه خیلی خانم بود. با آمدنش روابطمان بیشتر شد که کمتر نشد.

❖**ورود شما به حیطة آگاهی درباره فتنه بزرگی که در سوریه اتفاق افتاد به چه شکل اتفاق افتاد؟ اصولاً آیا کنجکاو و دغدغه‌مندی خودتان یا فعالیت‌های اکبر باعث می‌شد پیگیر جریانات جاری در این کشور باشید یا از آن دست افرادی بود که از شدت قساوت حوادث ترجیح می‌دادید خیلی خودتان را درگیر پیگیری این امور نکنید؟**

اطلاع من از اوضاع و شرایط سوریه بیشتر هم را از آغوش می‌گرفتم. هرچند هیچ وقت حرف‌هایمان تمامی نداشت و تا توی قاب در مشغول حرف زدن بودیم. ازدواج هم که کرد چیزی عوض نشد. خدا در و تخته را با هم جور کرده بود. همسرش فاطمه خیلی خانم بود. با آمدنش روابطمان بیشتر شد که کمتر نشد. ❖**اگر الان جلوشون رو بگیریم فردا نوبت خودمون می‌شه، ایچی اصلا اگر بدونی اونجا چه خبره خودت چادر سر می‌کنی راه می‌افتی سمت سوریه؟**

خیلی ذوقهش درگیر سختی‌هایی که دیده بود شده و تا از نگرانی و دل‌واپسی‌هایمان حرف می‌زدیم می‌گفت: اگر الان جلوشون رو بگیریم فردا نوبت خودمون می‌شه. ایچی اصلاً اگر بدونی اونجا چه خبره خودت چادر سر می‌کنی راه می‌افتی سمت سوریه؟»
چه زمان و چطور زرمزه‌های برادران برای حضور در عرصه دفاع به گوش شما و خانواده رسید؟ اصلاً اکبر در این خصوص با اهل خانواده صحبت می‌کرد و آیا با توجه به روابط نزدیکی که معمولاً بین خواهر و برادرها حاکم است شما نقش ویژه‌تری در این میان داشتید؟

❖ **عکس العمل شما و خانواده نسبت به ورود برادران به عرصه دفاع به چه شکل بود؟**

بیست و هشت صفر همگی خانه حمیده

جمع بودیم. شام گفته بودمان. اکبر قبل از ترک

خانه برای شرکت در مراسم هیئت، موضوع را

پیش کشید و حرفش را زد. انگار یک سطل آب

یخ ریختند روی سر ما. حمیده حرف‌های مرا هم

زد. اکبر از خداحافظی و شهادت گفت و حمیده با

دست‌های لرزان جواب داد: « این چه حرفیه! خدا

نکنه شهید بشی! من چطوری دوریت رو تحمل

کنم؟ من بدون تو چی کار کنم؟ حالا که وقت

شهید شدنت نیست. شهادت را بگذار برای بعد

از پیر شدنت.» اما اکبر باز سر به سر می‌گذاشت

که: « می‌شید خواهر شهید! کی به چنین سعادت

دست رد می‌زنه؟ » حمیده خیلی بی تابی کرد.

آنقدر که اکبر دیگر خیلی ادامه نداد اما آنقدر گفت

داشتم که به کتاب خواندن می‌رسیدم. اما

اکبر زیاد کتاب می‌خواند. روزنامه، کتاب‌های

انگلیسی و زندگی نامه شهدا. سالی که برای

کنکور می‌خواند بیشتر وقت‌ها می‌آمد خانه

من که تازه ازدواج کرده بودم. وقتی می‌گفت:

« ایچی چقدر خونت آرامش داره». کیف

راحت بودنش در خانه‌ام را می‌کردم. اما آنقدر

یکراست می‌آمد خانه من. تا می‌رسید رنگ

می‌زدم مادر هم بیاید. دور هم نشستیم و ذوق

با هم بوندمان را می‌کردیم. تنها غصه‌مان نبودن

درب منزل خود تحویل بگیرند.

ارتباطات تلفنی داشتید؟ محور صحبت‌های آن روز‌ها را به خاطر می‌آوردید؟

زیاد تماس می‌گرفت. به مادر و فاطمه هر روز رنگ می‌زد. به من و حمیده یک روز در میان. یک روز شماره من را می‌گرفت و یک روز شماره ابجی حمیده را. سر دل‌واپسی‌های مادر خیلی مقید تماس گرفت‌ن‌هایش بود. آخرین بار روز بعثت که همگی خانه مادر جمع بودیم تماس گرفت. همان روز، روز شهادت محمود رضا بیضایی بود. محمود رضا روز دوشنبه شهید می‌شود و اکبر روز سه شنبه ساعت ۱۱. آن روز با تک تکمان حرف زد. حتی چغ‌های کوچک من و حمیده. ما ذوق رنگ زدنشان را کردیم. ذوق روز عید حرف زدنمان را. چه می‌دانستیم آخرین باری است که صدایش را می‌شنویم، خنده‌هایش را، ابجی گفت‌ن‌هایش را.

❖ **از چگونگی و روز شهادت ایشان برای‌مان بفرمائید.**

روز سه‌شنبه اکبر که بعد از شهادت دو تن از همرزانش فرمانده یک محور عملیاتی شده بود برای شناسایی منطقه جهت کارگذاشتن توب ۲۳، وارد عمل می‌شود اما اصابت یک خمپاره در نزدیکی‌اش و نشستن قطعات خمپاره در بدنش باعث شهادتش می‌شود.

❖ **این خبر چگونگی به شما رسید و مواجهه شما و خانواده با این خبر چگونه بود؟**

از صبح استرسی به جانم افتاده بود که بی سابقه بود. آنقدر که از در و دیوار خانه‌مان هم بدم می‌آمد. حتی به همسرم گفتم این خانه را دیگر عوض کنیم. بعد از تماس یکی دو نفر از اقوام، تماس حاج خانوم همسر پدرم دیگر حسایی مشکوکم کرد. از آنجا که همه سراغ آقا ولی را می‌گرفتند شکم به این رفت که نکند برای همسرم اتفاقی افتاده است. اما وقتی تماس گرفتیم و گفت همان جا باش من خودم می‌آیم خیالم از بابت او راحت شد اما حال بدم باقی بود. با دختر بزرگم از خانه بیرون رفته بودم تا بادی به سرم بخورد و توی خانه صاف باقی بمانم تا بزرگ‌ها بیرون بروند و خبر دادند اکبر پایش تیرخورده و در بیمارستان است. دیگر بقیه کلمات را نفهمیدم. به خودم که آمدم توی درمناگه بودم و آقا ولی بالای سرم.

هیچکس به جز همسرم از برادران بودنم خبر نداشت. حتی وقت فکر کردن به خودم را هم نداشتم. تمام دلم پیش مادرم بود و پشت سر هم التماس می‌کردم: « آقا ولی پاشو بریم پیش مامان، مامان بشنو سکنه می‌کنه». آخر سر هم همسایه‌ها خبر را به مادرم دادند، هیچکدام از ما نتوانستیم. با این وجود تا روز معراج امید داشتیم اشتباهی شده بود. شییی که صبحش باید به معراج می‌رفتیم سر سجاده نشسته بودم و نذر دعا می‌کردم اشتباه شده بود. تا قبل از کنار زدن پرچم روی تابوت و مجسم شدن صورت سرد معراج پیش چشمم امید داشتم معجزه‌ای شود. معجزه اما آرامش صورت اکبر بود. عطر وجودش. تا از پیش از آن آرام شدنی نبودم. هیچکس جز خود اکبر نمی‌توانست آرامم کند.

❖ **دوست اکبر از خاطرات تلخ و شیرین مشترک شما و برادران بشوینم. بیش از همه او را با مرور چه خاطراتی به یاد می‌آوردید؟** تمام زندگی‌ام خاطراتی است که با هم داشتیم اما اگر بخواهم به یک خاطره اشاره کنم از زیارت کربلایمان می‌گویم. اکبر می‌دانست چقدر مشتاق زیارت کربلا هستم. خودش همه کارها را کرد و آمد از همسرم پرسید: «آقا ولی اجازه می‌دی رباب رو ببرم کربلا؟ » همسرم هم جواب داد شما خودت صاحب خجاستی و راهی شدیم. عجب سفری بود. خیلی خوش گذشت.

❖ **در این مدت هیچ وقت با قضاوت‌های ناعادلانه و کنایه‌های غیر منصفانه مثل عاملیت پول بول بول کشیده شدن امثال برادران‌ت به این سمت و سو چیزی شنیدید؟ عکس‌العملتان به آنچه بود؟**

متأسفانه این حرف‌ها هست. ما هم شنیده‌ایم. این چیزها را که می‌گویند یاد عشق فاطمه و اکبر می‌افتم. تمام فامیل این دو نفر را هم به محبتی که بینشان بود می‌شناختم. خیلی‌ها از سر شوخی بهشان می‌گفتند مرغ عشق. با یاد محمد باقر اکبر که وقت شهادت پدرش فقط دو ماه داشت. یاد عشقش به مادرم، به من و حمیده. نمی‌دانم چطور دلشان می‌آید بگویند مدافعان حرم برای پول و مادیات رفتند. هیچ چیز جز عشقی بالاتر و مقدس‌تر نیست این‌ها را از آغوش خانواده و عزیزانشان جدا کند.

❖ **در پایان ضمن تشکر از شما برای قبول فرصت مصاحبه و از اینکه وقتتان را در اختیارمان قرار دادید بدین تقاضا دارم اگر حرفی باقی مانده است که ذکر آن را ضروری می‌دانید بفرمائید.**

میدوارم توفیق داشته‌باشی در این مسیر و صبر جمیل را داشتی. خداوند در تمام طول مراسم‌های اکبر ذکم لبر یا زینب کبری بود و از خانم می‌خواستم خودشان صبر دهند تا آبروداری کنم. تا قیام قیامت همینطور اشک برای جاری شدن برای اکبر، آبه برای کشیدن و حسرت دیدنشدن ما دارم اما عزیزم، چه حسیتیم و سال‌ها بعد از شهادت برادر عزیزم، نفس می‌کشیم از صبری است که با دستان بانوی عاشورایی دشت کربلا در دل‌هایمان جاری شده است.

## «خیمه خورشید» برای رفع نیاز هیأت‌های عزاداری برپا شد

وی ادامه داد: ویژه برنامه «تکیه» به آن دسته از مخاطبانی اختصاص دارد که تمایل دارند تا از فضاهای باز در اختیار شهرداری و سازمان آتاف، آمزنامه‌ها، بوستان‌ها و محوطه باز فرهنگسراها استفاده کنند که با مراجعه به غرفه تکیه مجوز را برای برگزاری دریافت خواهند کرد.

رئیس فرهنگسرای رازی همچنین افزود: همچنین برنامه «روضه های خانگی» ویژه علاقه‌مندیانی است که به برگزاری روضه در منزل علاقه داشته و در غرفه روضه‌های خانگی می‌توانند از خدمات مشاوره و اعزام مداح بهره مند شوند. برنامه «بلندا» نیز به ویژه برنامه آئینی چهارپایه خوانی اشاره دارد و گروه‌های نوجوان با مراجعه به غرفه مربوطه می‌توانند برای شرکت در این برنامه ثبت نام کنند.

### اخبار

انتخاب جوان‌ترین نویسنده تاریخ جایزه بوکر بین‌المللی به هلند رفت

در مراسم انتخاب برنده جایزه بوکر بین‌المللی که به دلیل شیوع ویروس کرونا به صورت آنلاین برگزار شد، «ناراحتی غروب» نوشته ماریکه لوکاس راینولد به عنوان برنده این جایزه انتخاب شد.

این کتاب که با ترجمه میشل هاچسون از زبان هلندی منتشر شده موفق شد تا جایزه ۵۰ هزار پوندی این رقابت را از آن خود کند.

این جایزه که قرار بود ۱۹ ماه می، برنده‌اش را معرفی کند برای شیوع کرونا ویروس تا دیروز ۲۶ آگوست به تعویق افتاد.

تد هاچکینسون رییس هیات داوران گفت: این کتاب از همان اول که وارد پروسه داوری شد همه ما را خیره کرد و تحسین ما با خواندن دور دوم و سوم فقط بیشتر شد.

وی همچنین از این کتاب به عنوان کتابی با قدرت برانگیزندگی بسیار از دوران کودکی که با شرم و رستگاری عجین شده یاد کرد. وی افزود این رمان نشان دهنده قدرتی غیرقابل انکار از سوی نویسنده‌ای با استعداد و توانایی‌های خیره‌کننده است.

این ترتیب این نویسنده ۲۹ ساله هلندی ۵ رقیب دیگر خود را که شامل «اشراق درخت گوجه سبز» نوشته شکوفه آذر و مترجم ناشناس، «ماجرایوبی‌های آهن چینی» نوشته گابریلا کابزون کامارا و ترجمه ایلونا مکتیناریو فیونا مکتیناش از زبان اسپانیایی، «تینا» نوشته دانیل کلمان و ترجمه راس پنجامین از زبان آلمانی، «فصل توفان» نوشته فرناندو ملبور و ترجمه سوشی هیوز از زبان اسپانیایی، «پلیس حافظه» نوشته یوکی اوگاوا و ترجمه استفن شنایدر از زبان ژاپنی می‌شد که به فهرست نهایی راه یافته‌بودند، پشت سر گذاشت.

این جایزه شامل هر اثر داستانی می‌شود که به هر زبانی نوشته شده اما به زبان انگلیسی ترجمه شده و در بریتانیا یا ایرلند منتشر شده باشد. جایزه ۵۰ هزار پوندی این رقابت به طور مساوی بین نویسنده و مترجم اثر تقسیم می‌شود.

هان کانگ نویسنده کراهی و نیز اولگا توگارچوک نویسنده لهستانی که برنده نوبل ۲۰۱۸ شد از برندگان پیشین این جایزه هستند. این جایزه اهدا می‌شود تا یادآوری کند که قسه‌گویی و روابط بین زبان‌ها، فرهنگ‌ها و راه‌هایی برای تجربه دنیا چقدر اهمیت دارند و ما را با مکان‌ها و شخصیت‌های مختلف آشنا کند.

امسال داوری شامل جینفر کرافت مترجم کتاب «پروازها» نوشته اولگا توگارچوک، والری لوئیزیلی برنده جایزه فولیو ۲۰۲۰، جیت تایلبل نویسنده، تد هاچکینسون مدیر مرکز ادبی لندن و لوسی کامپوس مدیر مرکز بین‌المللی نویسندگان در فرانسه با بررسی ۱۲۴ کتاب در مرحله اولیه به انتخاب برنده دست زدند.

سال پیش «اجرام آسمانی» نوشته جوچه الحارثی و ترجمه مرلیین بوت برنده این رقابت شده بود.

درباره کتاب: «ناراحتی غروب» با زبانی شاعرانه، خام و رقت انگیز زندگی در خانواده‌ای مسیحی در هلند را تصویر می‌کند. این کتاب از منظر «جاس» ۱۰ ساله روایت می‌شود که پس از آنکه از یک کاش برادرش به جای خرگوش مرده بود، او را در یک حادثه ناگهانی از دست می‌دهد. این کتاب تصویری تاریک از دوره کودکی ارایه می‌کند که خانواده‌ای ویران شده در تنهایی آنده که به دلیل عدم بیان این درد، در مرکز آن جای دارد.

#### نمایش روایی وعاشورایی افلاکیان با ۲۰۰۰ مخاطب در هر اجرا به صحنه می‌رود

نمایش روایی افلاکیان با محوریت روایت حماسه حسینی تا انتخاب مردم محرم به روایت تهران به صحنه می‌رود. مرشد محسن میرزاعلی درباره پروژه نمایش روایی افلاکیان گفت: اجرای این نمایش روایی برای نخستین بار از سال گذشته (۱۳۹۸) در اهواز آغاز شد و طی اجرا از ۱۵هزار مخاطب سوگوار شهادت حضرت اباعبدالله(الحسین(ع) میزبانی کردیم. پروژه میرزاعلی با اشاره به آشنایان با همکاری و تعامل حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و دانشگاه تهران صورت گرفته است، اظهار داشت: ما با توجه به اصل رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی در مصلائی دانشگاه تهران این اثر نمایشی را با ظرفیت ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ مخاطب تا سیزدهم ماه محرم به صحنه می‌بریم.

وی با اشاره به این مساله که نمایش روایی افلاکیان در کنار بهره بردن از شیوه‌های نمایش آیینی و سنتی ایران از شیبه‌خوانی، تعزیه، نقالی، مقتل خوانی، پرده‌خوانی و روضه از تکنیک‌های سینمایی و تئاتری برای ارائه محتوا و روایت خود به مخاطبان استفاده می‌کند، یادآور شد: در این اثر نمایشی ۲۰ بازیگر در کنار ۱۰۰ طراح مختلف حضور دارند و تلاش می‌کنیم تا به واسطه تعطیلی فعالیت‌های نمایشی و سینمایی در ایام ماه محرم این‌بار با روایتی متفاوت در قالب بهره بردن از هنرهای گوناگون نمایشی و سینمایی میزبان سوگواران امام حسین(ع) و عاقلان مکتب حماسه حسینی باشیم.

راوی و نقال نمایش افلاکیان خاطرنشان کرد: این روایت نمایشی تا سیزدهم ماه محرم بعد از نماز مغرب و عشا در مصلائی دانشگاه تهران میزبان علاقمندان و سوگواران حضرت امام حسین(ع) خواهد بود. وی درباره روایت‌های مورد استفاده در این اثر نمایشی تصریح کرد: داستان حضرت زینب(س) و اسرای کربلا و سپس در دو اجرای باقی‌مانده، ابتدا به روایت داستان حضرت علی(اکبر)(ع) و حضرت قاسم(ع) و مجلس آخر هم راهی داستان یاران امام حسین(ع) از وهب و حر تا حبیب بن مظاهر بردن از هنرهای گوناگون نمایشی و سینمایی میزبان سوگواران امام حسین(ع) و عاقلان مکتب حماسه حسینی باشیم.